

این شخصیت نامرئی و ناشناخته مردی بود که آلبرت و ویلامیزار، در نیمه‌های فوریه، قصد یافتن او را داشت تا همسرش را به او بازگرداند. در جستجوی پابلو یا تماس با برادران آچوآ در زندان ایتاگه کار را شروع کرد. رافائل پار دو-با موافقت رئیس جمهور- به او چراغ سبز داد اما محدودیت‌های او را نیز یادآور شد: اقدامات او نباید به عنوان مذاکره از طرف دولت تلقی می‌شد، بلکه هدف جستجو و کشف راه حل مسائل موجود بود. به او گفت که حق انجام هیچگونه توافقی را از طرف دولت ندارد، اما دولت در چارچوب سیاست‌های تسلیم به این مطلب علاقمند است. در قالب این مفهوم تازه تصمیم گرفت که هدف اصلی از اقدامات خود را نیز تغییر دهد به این معنی که آزادی گروگانها- که تا آن موقع اصلی‌ترین هدف بود- به تسلیم شدن پابلو اسکوبار تغییر کند. آزادی گروگانها در نتیجه و

بسادگی صورت می‌پذیرفت.

بدین ترتیب دور دوم گروگانگیری ماروخوا و مبارزه دیگر ویلامیزار شروع شد. این احتمال وجود داشت که پابلو اسکوبار آزادی ماروخوا را با بئاتریس مد نظر داشته بود اما مرگ دیانا توربای باعث توقف این طرح شد. زیرا علاوه بر اینکه در قتلی که فرمان آن را صادر نکرده بود مقصر معرفی شد یکی از بالرش‌ترین مهره‌های خود را از دست داد و همین نکته به بغرنج‌تر شدن شرایط منجر گردید. عملیات پلیس با آنچنان شدتی مجدداً آغاز شد که او را مجبور کرد هر چه دورتر و عمیق‌تر خود را پنهان کند.

با مرگ مارینا، برای او دیانا، پاچو، ماروخوا و بئاتریس مانده بودند. اگر قرار بود دستور قتل دیگری صادر کند شاید قتل بئاتریس بود. با آزادی بئاتریس و مرگ دیانا دو نفر باقی مانده بودند: پاچو و ماروخوا. شاید او ترجیح می‌داد پاچو را به خاطر ارزش مبادله‌ای که داشت حفظ کند اما ماروخوا به خاطر پشتکار و تلاش ویلامیزار در ادامه یافتن تماس با دولت و تازمان تصمیم‌گیری در مورد لایحه‌ای صریح‌تر، ارزشی پیش‌بینی نشده و بی‌حساب پیدا کرده بود. برای پابلو اسکوبار میان‌جی‌گری ویلامیزار دارای اهمیت زیادی بود و تا وقتی ماروخوا در اسارت بود انجام این تلاش ضمانت می‌شد. هر یک به دیگری محکوم بودند.

ویلامیزار به ملاقات نیدیا کینترو رفت تا با جزئیات تجربیات او آشنا شود. او را سخاوتمند، صادق و عزادار یافت. او گفتگوهای خود را با برادران آچوآ، پدر سالار پیرو فابیو در زندان حکایت کرد. این احساس را منتقل می‌کرد که با مرگ بی‌رحمانه دخترش کنار آمده است و از او نه به خاطر درد و یا انتقام بلکه به خاطر دستیابی به صلح یاد می‌کرد. با چنین روحیه‌ای برای پابلو اسکوبار نامه‌ای نوشت و آن را به ویلامیزار داد. در آن نوشته بود که آرزو مند است مرگ دیانا حداقل این خاصیت را داشته باشد که هیچ کلمبایی دیگری آنچه را او احساس می‌کند تجربه نکند. با این جمله آغاز کرده بود که او می‌پذیرد که دولت نمی‌تواند تعقیب

مجرمین را متوقف کند اما می توانست از انجام عملیات نجات برای گروگانها جلوگیری کند و همان طور که همه افراد خانواده می دانستند، دولت می دانست و همه مردم می دانستند اگر یکی از این جستجوها منجر به برخورد با گروگانگیرها شود خسارات و نتایج جبران ناپذیری بر جای می گذاشت همان طور که برای دختر او اتفاق افتاده بود. «اما در نامه چنین آمده بود با قلبی آکنده از درد و مملو از خیر خواهی و گذشت به تو التماس می کنم که مارو خا و فرانسیسکو را آزاد کنی». و بایک درخواست عجیب نامه را پایان داده بود: «به من ثابت کن که دلت نمی خواست دیانا بمیرد». چندین ماه بعد پابلو اسکوبار در زندان شرمندگی خود را نسبت به نامه ای که نیدیا برای او نوشته بود و در آن نه افترا یی به او بسته بودند نه کینه ای از او داشت آشکار کرد اسکوبار نوشته بود: «چقدر برای من درد آور است که شهادت پاسخ دادن به او را نداشتم».

ویلامیزار با نامه نیدیا و اختیارات کامل، برای ملاقات با سه برادران اچوآ به زندان ایتاگه رفت. دو محافظ از اداره امنیت او را همراهی می کردند و پلیس مدلین با شش نفر دیگر حفاظت از او را به عهده گرفت. با آنها که بتازگی در زندان ایتاگه مستقر شده بودند دیدار نمود. زندانی با ضریب امنیتی بسیار بالا و سه مرحله مختلف کنترل بسیار دقیق و تکراری با دیوارهایی صاف و بلند که ساختمان کلیسای نیمه تمامی را تداعی می نمود. راهروهای خلوت، راه پله های تنگ و باریک با نرده هایی از لوله های زرد رنگ و زنگ های خطری که همه جا به چشم می خورد و به محوطه ای در طبقه سوم منتهی می شد که سه برادران اچوآ با ساختن زین اسب و انواع و اقسام یراق روزهای محکومیت خود را پشت سر می گذاشتند. بچه ها، خواهرها و خواهرزاده ها و تمام خانواده آنجا بودند. مارتا نیوز که از همه فعال تر بود به همراه ماریا لیا، همسر خورخه لوئیس تشریفات مهمان نوازی معمول اهالی «پایسا» (Paisa) را به عمل آوردند.

رسیدن او همزمان با وقت ناهار بود که در محیطی سرباز، با عکس هایی از

هنرمندان سینما که روی دیوارها چسبیده بود و در بخشی از آن وسایل ورزشی به چشم می‌خورد در اطراف يك ميز دوازده نفره غذاخوری از او پذیرایی شد. به خاطر هماهنگی‌های امنیتی غذا در مزرعه «لوما» (Loma)، محل رسمی زندگی فامیل اُچو آماده می‌شد و در آن روز استادی در طبخ غذای محلی به نمایش درآمد. در هنگام غذا خوردن، همان‌طور که عادت همیشگی اهالی آنتیوکیاست در هیچ مورد دیگری بجز غذا صحبتی نشد.

پس از ناهار، در اطراف ميز و با تمام تشریفات شورای خانوادگی گفتگو آغاز گردید. ویلا میزبان با همان لحن آرام، حساب شده و مفصل که جایی را برای هیچ‌گونه سؤالی باقی نمی‌گذاشت شروع کرد. جزئیات مذاکرات خود را با گیدوپارا و قطع ناگهانی این رابطه شرح داده و با این اعتقاد که تنها تماس مستقیم با پابلو اسکوبار می‌تواند جان مارو خا را نجات دهد پایان داد.

گفت: سعی کنیم این وحشیگری رو تموم کنیم پیش از اینکه اشتباهات بیشتری را مرتکب بشیم، صحبت کنیم. برای شروع بد نیست بدونید که امکان اینکه دست به يك عملیات مسلحانه بزنیم وجود نداره. ترجیح می‌دم صحبت بشه تا بدونم چه اتفاقی داره میافته، چکار میخوان بکنن.

خورخه لوئیس برادر بزرگتر شروع به صحبت کرد. از اینکه خانواده آنها هیچ نقشی در این جنگ کثیف ندارند و از دلایل تسلیم کردن خودشان و نگرانی شدیدشان از اینکه مجلس مؤسسان تحویل دادن را ممنوع اعلام نکند.

گفت: برای ما جنگ سختی بود. شما نمی‌تونید تصورش را بکنید که چه زجری کشیدیم. خانواده، دوستان همه چه زجری کشیدند. چه چیزهایی از سرمون گذشت.